

گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان

شماره ۳۱

تاریخ ۵

ویرایش جدید

ایگناس گلدزیهر

ترجمه سید ناصر طباطبائی

مقدمه و حواشی: سید محمدعلی ایازی



فهرست

۷	مقدمه
۲۱	پیشگفتار مترجم
۲۵	مقدمه مترجم عربی
۲۹	بخش یکم: دوره نخستین تفسیر
۷۵	بخش دوم: تفسیر روایی
۱۱۱	بخش سوم: تفسیر در پرتو عقیده
۱۷۵	بخش چهارم: تفسیر در پرتو تصوف اسلامی
۲۴۱	بخش پنجم: تفسیر در پرتو فرقه‌های دینی
۲۹۱	بخش ششم: تفسیر در پرتو تمدن اسلامی
۳۳۹	یادداشت‌های مترجم عربی بر متن کتاب
۳۵۴	نمایه

مقدمه

به قلم سید محمد علی ایازی

کتاب گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان اثر گلدزیهر مجارستانی (۱۸۵۰-۱۹۲۱ م.) یکی از نوشته‌های بسیار مهم و تأثیرگذار مستشرقان درباره قرآن است. این کتاب که در دهه دوم قرن بیستم در فضای فکری و فرهنگی نحله قرآن‌پژوهان آلمان، و پس از تألیف تاریخ قرآن تئودور نولدکه به نگارش درآمد؛ بازتاب‌های بسیار داشته و جنجال‌های زیادی ایجاد کرده است هر چند در این مقطع تاریخی فصل جدیدی از پژوهش‌های شرق‌شناسی را آغاز کرد.

در دوره‌ای پیش از این مرحله، یعنی تا اواخر قرن هیجدهم، عمده پژوهش‌های مستشرقان به ویژه در امور دینی به شکل آشکار در قالب ردیه‌نویسی و تحقیر ملل شرق اسلامی بود. اما از این مرحله به بعد، شیوه تحقیق و زبان نگارش آنان آرام آرام دگرگون شد و مطالبی که به نگارش در می‌آمد به صورت آکادمیک و علمی ارائه می‌گردید و در ظاهر اهداف، انگیزه‌ها، عقاید و دیدگاه‌های مؤلفان نمایان نبود، به همین جهت شناخت گرایش‌های مؤلف را به شدت دشوار می‌ساخت. شرق‌شناسان تا آنجا به حساسیت‌زدایی دست زدند که حتی اصطلاح شرق‌شناسی را به مطالعات شرقی و مطالعات منطقه‌ای تغییر نام دادند، چون این اصطلاح را به طور ضمنی ناظر به روحیه آمرانه و دست بالای استعمارگری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپا می‌دانستند.

اکنون برای این که فهمی از انگیزه‌ها و اهداف این شرق‌شناسی داشته باشیم، باید بدانیم چه عواملی موجب تشویق و جلب توجه آنان به شرق‌شناسی و آگاهی از عادات، عقاید و کتاب‌های مسلمانان گردید.

بی‌گمان شرق نه تنها در جوار و نزدیک اروپا قرار گرفته، بلکه محل عظیم‌ترین،

ثروتمندترین و قدیمی‌ترین مستعمرات آنان نیز می‌باشد. کشورهای شرقی مسلمان منبع تمدن، گسترش زبان، و رشد صنعت و رقیب فرهنگی آنان است. کشورهای اسلامی به اروپا و غرب کمک کردند که خود را از نظر شکل، شخصیت و تجربه به صورت نقطه مقابل خود تعریف کنند. شرق‌شناسی به این دلیل اوج گرفت که شرق بخشی از تمدن و فرهنگ مادی اروپا را تشکیل می‌داد و از نظر فرهنگی و حتی ایدئولوژیک، مفسر و بیانگر بخش دینی آنان بود که در قالب تبلیغات تبشیری، و عظم، خطابه، یا نهادهای ستادی در کشورهای مادر، لغتنامه‌های مربوطه، تتبعات ویژه و حتی سیستم اداری مستعمره‌ای در آمده بود.^۱

این درست است که مستشرق در وهله اول به منطقه خود تعلق دارد و چه بسا می‌خواهد که درست بیاندیشد و شرق و افکار و عقاید آن را بشناسد، اما نباید از یاد ببریم که او فردی است تولد یافته در فرهنگی که خود را مقابل شرق می‌داند، و این تقابل را به طور کامل با گوشت و پوست خود درآمیخته است، بدین روی مطالعات او یک واقعیت جامد و بی‌روح نیست، بلکه به عنوان واقعیتی است که تاریخی طولانی از درگیری و سلطه بر شرق را خبر می‌دهد.^۲

اگر این نکته را بپذیریم که یک شرق‌شناس هیچ انگیزه‌ای و هدفی را تعقیب نمی‌کند و به دنبال حقیقت است، اما تأثیر هرمنوتیکی را نمی‌توانیم از محیط، فرهنگ و آموزه‌های وی فراموش کنیم. امروز این مطلب پذیرفتنی است که محصول معرف بشری در هیچ یک از رشته‌های علوم انسانی، هرگز نمی‌تواند درگیری و تعامل مؤلف را با یک موضوع انسانی با محیط و شرایط و اطراف وی انکار یا فراموش کند، به همین علت یک فرد اروپایی و یا آمریکایی که روی شرق مطالعه می‌کند، راهی برای جلوگیری از تأثیر افکار و محیط و شرایط اصلی واقعیت وجودی بر پژوهش‌هایش ندارد، بدین روی تمام مطالعات او برای این است که میان خود و دیگران تمایز قائل شود و مرزی میان فرهنگ خود و فرهنگ دیگران ترسیم کند و برتری تمدن و جامعه خود را برای مخاطبانش نشان دهد.

نکته دیگری که لازم است در همین جا بیان کنم، تأثیر مطالعات و پژوهش‌های پیشین و حتی رده‌ها در آثار عظیم مطالعات اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی آنان است. حتی چنانچه شرق‌شناسی به صورت سابق خود حیات نداشته باشد، باز گفتمان و نظریات آن در سطح دانشگاه‌ها و مؤسسات آکادمیک مطرح است و در تحقیقات جدید چهره خود را نشان

۱. ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۱۴، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲. همان، ص ۳۰.

می دهد. آنان این مطالعات را برای تفریح و سرگرمی خود انجام نمی دهند و از سر سیری و بی نیازی به دنبال شرق شناسی و اسلام شناسی و ترسیم عادات و افکار ملل مسلمان نمی روند، بلکه از خلال این پژوهش ها نظریات و روش های اجرایی خود را در برخورد با شرق به دست می آورند. به قول ادوارد سعید پژوهشگر شرق شناسی:

«سرمایه گذاری مستمر روی شرق شناسی به عنوان یک نظام معرفتی در باره شرق، آن را به عنوان ابزار مقبول پالودن و فیلتر شرق در وجدان غربی ها در آورده است. درست همان گونه که سرمایه گذاری مزبور باعث ازدیاد قابل ملاحظه و در حقیقت بازدهی واقعی مطالبی شده که از ناحیه شرق شناسی به فرهنگ عمومی کشورهای اسلامی تزریق گردیده است.»^۱

بنابراین، اگر بخواهیم شاکله شرق شناسی و اسلام شناسی غربیان را ترسیم کنیم و مسائلی را که در تبیین نظریات آنان اتفاق افتاده شرح دهیم و با نگاه توطئه و تمهید استعمارگری توصیف نکنیم، اما این واقعیات تردیدناپذیر را نمی توانیم انکار کنیم که:

۱. غرب دوران طولانی از معارضات و درگیری با کشورهای مسلمان داشته و جنگ های صلیبی همچنان سنگینی خود را بر فرهنگ علمی و سیاسی آنان حفظ کرده است. رئیس جمهور آمریکا یعنی بوش پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در یک واکنش غیرخویشتن دارانه ضمیر خود را آشکار می کند و به صراحت از شروع جنگ های صلیبی یاد می کند. این عکس العمل هر چند از سوی برخی سران کشورهای اروپایی مورد شماتت قرار گرفت اما این واقعیت فرهنگی را نشان داد که چنین افکاری در بُن مایه ها و لایه های ذهنی مشاوران کاخ سفید لانه کرده است و بدون تردید آن ها کسانی هستند که سال ها در دانشگاه های غرب تحصیل کرده و این تقابل دیرین را آموخته اند. این تقابل همان پیش ذهنیت هایی است که به هر حال تأثیر خود را در تحقیقات نشان می دهد و اسلام شناس غربی هر چند که خویشتن دار باشد، گاه به گاه آن را در اهداف مستقیم و غیر مستقیم خود بروز می دهد.

۲. شرق شناسی نوین و معاصر هر چند توطئه شرورانه امپریالیسم غربی و برای سرکوب ملل اسلامی نیست، و به طور معمول مراکز علمی و آموزشی آن را دنبال می کنند و یا به دانشجویان مشرق زمین سفارش آن را می دهند اما نوعی گسترش آگاهی و تولید اطلاعات

است. پیش از این استشراق و تحقیقات آنان به طور مستقیم در شناخت کشورهای شرق و مسائل عینی و عملی سیاستمداران بود و آن‌ها اهداف بیش‌تری را دنبال می‌کردند، اما این پژوهش‌ها در شکل جدید رنگ دیگری به خود گرفته، بدین روی از پیچیدگی و گستردگی خاصی برخوردار است و ابعاد گوناگونی را زیر پوشش قرار می‌دهد. از سوی دیگر نظریات پیشین و اطلاعات علمی در سطح دانشگاه‌ها و مؤسسات آکادمیک در پژوهش‌های معاصر بی‌تأثیر نیست و اگر در بخش‌هایی باز سخنان گذشته، دیده می‌شود به علت بنای آن بر مکان مرتفعی است که لایه‌های زیرین آن روحیه آمرانه و دست بالای استعمارگری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپاست.

۳. مشکل دیگری که به صورت اجتناب‌ناپذیر در تحقیقات غربیان خود را نشان می‌دهد، فاصله فرهنگی و تفاوت بینش‌هاست.

این فاصله فرهنگی گاهی وقت‌ها حقیقت خود را در مشکل زبان نشان می‌دهد. وقتی این مشکل را در ترجمه‌های فارسی از عربی یا از انگلیسی به فارسی مشاهده می‌کنیم یا نوشته‌هایی را می‌بینیم که مترجمان، از زبان‌های دیگر عرضه می‌کنند، می‌فهمیم که چگونه متن گنگ و نامفهوم شده، به همین دلیل در تحلیل و توصیف‌ها و نقدها به طور مسلم این مشکل رخ می‌نماید. در پژوهش‌های اسلام‌شناسی غربیان - اگر غرض نباشد - این مشکل وجود دارد و انتقال آن به محیط شرق مشکل‌آفرین شده است.

گاهی این واقعیت به علت بی‌دقتی و تحریف مطالب در شیوه آموزش و انتقال معارف از استاد به شاگرد، اثر خود را بروز می‌دهد. بی‌دقتی معمولاً از تعمیمات بسیار دگم‌اندیشانه و یا تمرکز بسیار شدید روی مواد خاص محلی حاصل می‌شود و مؤلفان آن کوشش می‌کنند که یک جنبه کوچک و یا یک سند خاص را به همه جا تعمیم دهند یا عقیده کوچک نویسنده‌ای را به فرقه‌ای و نحله‌ای نسبت دهند، یا مطلبی را که اتفاقاً نفهمیده‌اند یا بد فهمیده‌اند بزرگ کنند. مصیبت‌بارتر آن که برخی از این تحقیقات برای نسبت دادن عقیده مذهبی مورد استناد قرار می‌گیرد و بدون مراجعه به منابع اصلی بلکه با چندین واسطه، منشاء قضاوت در باره فرقه‌ای می‌شوند، چنان که گاهی خود مستشرقین از منابع یکدیگر استفاده می‌کنند و مطلبی که مستشرقی نفهمیده یا در ظرف فاصله دار فهمیده، به طور مسلسل‌وار، مبنای تحلیل و نقد دیگران قرار می‌گیرد و فاجعه‌بارتر آن که عده‌ای از نوآموختگان مسلمان با سهل‌انگاری یا برای هدف خاصی همین مطالب را با اذعان به قبولی آن به جامعه شرقی انتقال می‌دهند، که نمونه روشن آن را می‌توانیم در کتاب ۲۳ سال علی دشتی ببینیم.

۴. در برابر آن همه مشکلاتی که وجود دارد، گاهی مبنای پژوهش‌های مستشرقین برخاسته از اعمال و رفتار مسلمانان و تفسیرهای مختلف و شاذ و نادر گروه‌های دینی است. در جوامع مسلمانان کم نیست عقاید خرافی و عادات غیر عقلانی که مبنای قضاوت در متون دینی شده و در بینش و برداشت مستشرقان تأثیر گذاشته است. نمونه روشن آن را می‌توانیم در گرایش و نظریه خشونت‌ساز عده‌ای از مسلمانان نسبت به مخالفین خود مشاهده کنیم. اگر تفسیرهای خشونت‌گرا در میان عده‌ای از مسلمانان را حمل بر جهل آنان کنیم، خوب می‌توانیم دریابیم که چگونه این اندیشه زمینه تفسیرهایی در میان غربیان شده که اسلام را دین شمشیر معرفی کنند و آیات جهاد را برای ایمان آوردن مردم آن عصر تأویل کنند و خشونت، ترور و ارباب و نصر به رعب را از لوازم دین اسلام معرفی نمایند.^۱

البته طبیعی است که صاحبان قدرت در کشورهای اسلامی برای اعمال حاکمیت و تداوم قدرت و مشروعیت خود از حربه دین استفاده می‌کنند و با ابزار شرعی رفتارهای ناپسند خود را توجیه می‌کنند، اما زمینه‌های ساختاری نظریات مستشرقین، بیش‌تر در نوشته‌ها و گفته‌های کسانی است که عنوان اسلام را یدک می‌کشند و خود را تنها سخنگوی اسلام معرفی می‌کنند و هر کس غیر از آن بیاندیشد را تکفیر می‌کنند و باید بر سر دار رود.

بنابراین هر چند هم اکنون در شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان تأکید می‌شود که این کار غیر سیاسی است و نسبت به گذشته تفاوت‌های بسیار کرده و پژوهش‌های آکادمیک و بی‌طرفانه‌تری فراتر از اعتقادات نظری آنان ارائه می‌گردد، اما به این معنا نیست که آنچه ارائه می‌دهند بدون اشکال و خالی از موضعگیری و جهتگیری‌های خاص است، زیرا از سویی این مشکل به طور جدی وجود دارد که یک محقق را نمی‌توان از شرایط علمی، محیط زندگی و از اعتقادات خاص و مرتبه اجتماعی او جدا کرد، و از سویی این واقعیت وجود دارد که این تحقیقات بر پایه‌ها و اطلاعات پیشین بنا شده و فاصله فرهنگی، زبانی و آموزه‌های چندگانه به عنوان واقعیات اجتناب‌ناپذیر وجود دارد. بدین روی این واقعیت بی‌طرفانه و غیر سیاسی بودن در عمل بسیار مسئله‌دار شده و نمی‌توان امیدوار بود که محقق آنچه می‌گوید و می‌نویسد برهنه از خلیفات و پیش‌فرض‌های فکری او باشد.

اما در باره مؤلف این کتاب، وی در بیش از ۸۰ سال پیش می‌زیسته و مطالعات

۱. در این باره اینجانب به تفصیل در کتاب آزادی در قرآن سخن گفته‌ام و در این مقدمه از توضیح آن خودداری می‌کنم.

شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی هم به شکل کنونی آن در نیامده و تمهیدات آموزشی و تحقیقی برای تنوع بخشی به پژوهش‌های اسلامی شکل نگرفته بود؛ به همین علت وضعیت پژوهش و قضاوت در باره او متفاوت می‌شود، و اگر گفته می‌شود شرق‌شناسی در دهه‌های اخیر دگرگون شده، بدون شک شامل گلدزیهر نمی‌شود.

ما اگر به موقعیت شخصی مؤلف نپردازیم، اما نمی‌توانیم منکر این واقعیت شویم که او مدت سی سال دبیر کل جامعه یهودیان تجددخواه بوداپست (سال‌های ۱۸۷۴-۱۹۰۴ م.) بود و به علت این که از خانواده‌ای اسرائیلی بود، مورد اذیت و آزار قرار گرفت و چنان آزرده شد که از دانشگاه استعفا کرد و خانه‌نشین شد.

ماسینیون می‌گوید رُزن و سنوک با بررسی کتاب اساطیر یهودی بدین نتیجه رسیده‌اند که گلدزیهر در طرفداری از یهود راه افراط پیموده است. او تمدن عرب را دنباله‌رو تمدن پسرعموهای خودشان یهود می‌شمرد.^۱

در عصری که گلدزیهر می‌زیست دو جریان وجود داشت که یکی فشار بر یهودیان، و دیگری راندن آن‌ها به سمت دشمنی گسترده‌تر با مسلمانان بود. برای به فراموشی سپردن آن جنگ‌ها و کینه‌ها، آن‌ها را در قالب جدید مطرح می‌کردند و این هر دو جریان در مؤلف کتاب وجود داشت و در آثار اسلامی او منعکس است.

بنابراین اگر گلدزیهر تحقیقات اولیه خود را بر دین یهود متمرکز کرده و رساله دکترای خود را در باره یک تفسیر عربی تورات در قرون وسطی به نام تنخوم اورشیلی به سال ۱۸۷۰ در لایپزیک به انجام رسانده و در طرفداری از یهود راه افراط پیموده، طبیعی است که نگاه او به قرآن و تفسیرهای او جدا از نگاه‌های او در دفاع از تورات و چالش‌هایش و یافتن نقاط ضعف و تحقیر مسلمانان نمی‌تواند باشد. امروز در هرمنوتیک این یک اصل مسلمی است که شخصیت مفسر نقش اساسی در شیوه تفسیر دارد.

بخشی از برداشت‌های مفسر ناشی از دانسته‌های وی است. اعتقادات و باورهای مفسر گاه جنبه مذهبی و نحله‌ای دارد و گاه جنبه علمی. افکار مفسر، آن‌هایی است که در ذهن او جای گرفته، چنان که ویژگی‌های تربیتی، روحی و اخلاقی مفسر یکی از موارد تأثیرگذار در ذهن مفسر است. روحیات مفسر در تفسیر نقش بسزایی دارد، به طور مثال مفسری که با سابقه پیشینی و موضع‌گیری خاص به سراغ متون، می‌رود، برخی مطالب کوچک و

۱. گلدزیهر، درس‌هایی در باره اسلام، ترجمه علی نقی منزوی، از مقدمه مترجم، ص ۳۸-۳۹، جاب ده م.

کم‌اهمیت را در جهت اهداف خاص خود برجسته می‌کند و در برابر، مسائل مهم و اصلی را کوچک جلوه می‌دهد. همه این‌ها کار مفسر است.^۱

نکته دیگری که در باره بسیاری از مستشرقین مطرح است، این است که این گروه، علوم اسلامی را از اساتید آن فراگرفته‌اند، اما گلدزیهر تنها مدت یک سال و نیم در الازهر تحصیل کرده و بقیه مدت آموزش او توسط اساتیدی غربی بوده که خود آنان علوم اسلامی را از استادش نیاموخته‌اند. کسانی که در حوزه‌های اسلامی به تحصیل می‌پردازند، سال‌ها وقت خود را صرف آموزش می‌کنند و این مطالب را از اساتید فن یاد می‌گیرند، تا صاحب نظر شوند و دیدگاه‌های صائبی ارائه دهند، با این همه گاهی دچار مشکل و بدفهمی می‌شوند، حال چه رسد به کسانی که لغات و فرهنگ مشترکی ندارند و اگر به جمله‌ای و کلامی برسند که ابهام داشته باشد، می‌خواهند با رأی و سلیقه خود وصله بزنند و در میان شک و یقین با حدس و تخمین مشکل را حل کنند.

پیش از قضاوت در باره مذاهب التفسیر الاسلامی مؤلف، که اثر متأخر او می‌باشد باید نگاهی هر چند کوتاه به کتاب درس‌هایی در باره اسلام - که در عربی به العقیده و الشریعه انتشار یافته - بیندازیم تا معلوم شود که این نویسنده چه جهتگیری کلی داشته و هدف او در قبول سخنرانی‌های پاریس و تنظیم این یادداشت‌ها برای مخاطبان عصر خود چه بوده است. به نظر من اصول و چارچوب اندیشه قرآنی و تفسیری گلدزیهر را این درس‌های اسلامی تشکیل می‌دهد. اگر طرح و اندیشه‌ای در مذاهب التفسیر داشته و آن‌ها را از زبان دیگران گفته و برجسته کرده، اما در این کتاب با شفافیت بیشتری آن‌ها را آشکار ساخته است. جهتگیری‌های مهم فکری او در این کتاب به شرح زیر است:

۱. اسلام نمی‌تواند رسالتی جاویدان باشد و آنچه به عنوان اسلام مطرح شده است^۲ دستاوردهای پیامبر و برداشت‌هایی است که در طول تاریخ توسط علمای اسلامی عرضه شده است. آنچه به عنوان تمدن اسلامی مطرح است نوعی هلنیزم و افکار و نظریات سیاسی ایران و آرای فلسفی هندی و نوافلاطونی است. البته او می‌پذیرد که اسلام در همه این میدان‌ها توانایی خویش را در مکیدن و هضم این آرا و در شکل دادن بدان‌ها ثابت کرد و

۱. برای تفصیل بیشتر در این موضوع ر.ک: ایازی، سیدمحمدعلی، صحیفه مبین، شماره ۱۹، ص ۱۱، نقش شخصیت مفسر در تفسیر.

۲. گلدزیهر در یکی از بخش‌های درس‌های اسلام (ص ۴۰) از زبان او استنباط می‌کند که پیامبری جهانی برای همه مردم است، هر چند این نقل قول‌ها از زبان پیامبر با آنچه او از دین اسلام ترسیم می‌کند متفاوت است.

چنان در پالایش این عناصر بیگانه توانایی به خرج داد که شناسایی ریشه آن‌ها جز با تجزیه و تحلیل ژرف امکان‌پذیر نیست. ص ۵ و ۶. با این همه او اصرار دارد تا ثابت کند که دین اسلام، محصول مجموعه‌ای از گذشته و آینده است.

۲. آنچه پیامبر اسلام عرضه کرده گلچینی آمیخته از اطلاعات و عقاید مذهبی نیست که آن‌ها را فراگرفته باشد، بلکه در برخورد با شخصیت‌های یهودی و مسیحی و جز آن به دست آورده و تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته است.

وی معتقد است پیامبر آنچه از تعلیمات دینی داشت وحی الهی می‌دید و یقین کرده بود که او وسیله این وحی شده است. بدین روی مطلب تازه یا طرفه‌ای در این دعوت نبود. ص ۷.

۳. تلقی او از وحی پیامبر این بود که، افکار درونی، برخاسته از دانستنی‌ها و اندیشه‌هایی بود که در واکنش به شرایط محیط و فشارهای طاقت‌فرسای عصر خود به دست آورده بود. گو این که خواب‌های هیجان‌انگیز و الهامات مذهبی نیز به این مجموعه افزوده می‌شد و او را به رفتن به سوی قریش می‌خواند تا ایشان را از نتیجه آن زیان‌کاری بترساند. ص ۹.

۴. دعوت پیامبر اسلام در مکه به توبه، ندامت، فروتنی و تسلیم بر پایه داستان‌هایی استوار است که بیش از هر چیز به روز بازخواست پیوند دارد و نتیجه چنین بینشی برای پیامبر آن است که شرک را نفی کند. ص ۱۰. او در جایی دیگر می‌نویسد: تصویر ترسناکی که پیامبر از روز رستاخیز ارائه می‌داد، از وحی یا از ادبیات مذهبی پیشینیان گرفته بود و آنچه ترسیم می‌کرد هیچ موضوع امیدوارکننده‌ای در کشور آینده آسمانی سراغ نداشت.

محمد [ص] فقط یک ترساننده بود که از روز خشم و بازخواست بیم می‌داد. او خوشی را تنها برای برگزیدگان در بهشت می‌دید و هیچ روزنه‌ای در جهانی زمینی نمی‌دید. ص ۱۱.

این‌ها نمونه‌های بسیار کوچک و اندک از نوشته‌های گلدزیهر است که در کتاب درس‌هایی در باره اسلام مطرح می‌کند و در این راه دچار تناقضات بسیاری می‌شود. از سویی می‌گوید تعالیم او برگرفته از یهود و نصاری و مردم عرب بود و از سویی دیگر می‌گوید، تعلیماتی بود که از یاران خود در مکه گرفته بود، وی در جایی دیگر می‌گوید این‌ها الهاماتی است که هیچ عربی آماده نبود که آن را سرود الهامی بداند، ص ۱۸.

آنچه از مجموع سخنان او می‌توانیم به دست آوریم تفسیرهای مادی، تحقیر شخصیت پیامبر، کوچک کردن اسلام و بدوی نشان دادن تعالیم اوست. اگر بگوییم واقعاً گلدزیهر از